

رمانهای کلاسیک سهمانه



www.romankade.com



نویسنده "فاطمه عابدین زاده"



writer: fatemeh abedinzade
designer: abedinzade
www.romankade.com

طراحی و صفحه آرایی : رمان های عاشقانه

آدرس سایت : www.Romankade.com

کانال تلگرام @romankade_com

تمامی حقوق این کتاب نزد رمان های عاشقانه محفوظ است

عاشقی پشیمانی

نام رمان : عاشقی پشیمانی

نویسنده : فاطمه عابدین زاده

سرکلاس ادبیات بودم منتفرم از ادبیات یه معلم شلخته چاق منو رها شرمدرسه و کلاس
بودیم امروز امتحان داشتیم هیچی نخونده بودم درسم نه بده نه خوب معمولی سال سوم
راهنمایم

که یه معلم اومد بالاسرم

_سوگل چرا چیزی نمینویسی اگه نمره کسی زیر ده بشه اولیامیخوام

اداشو دراوردم

فوق فوئش یدونه سوال نوشتم فقط میخواستم زنگ بخوره خلاص شم

_سوگل سوال دو چی میشه

_اچه عمه ننه من بلدبودم که خودم مینوشتم

_برو بابا خاله ننه

خندم گرفته بود یه دختر علی بی غموشاد بودم همه جا اتیش میسوزوندم

_برگه ها بابا

_ببخشیدخانم مگه دزد گرفتین دستا بابا

کل کلاس منفجر شد

_سوگل برگتوبیار میخوام صحیح کنم همین جا

_بگم ازالان صفرم

یهو رهاگفت

_صفرنشہ صلوات

بازم همه خندیدن

_شماهم برگتو بیار

_خانم ما

_مگه گاوی رها اره تودیگه حالا صفرنشہ صلوات

رسمًا دلکک بودیم برگه هارو دادیم

_جلسه بعد اولیاتون بیان

_چندشدم خانوم

_از آخر اول شدین صفر

برگه هارو دادبهمون شده بودم یک خوبه باز

_چندشدی رها

_صفر

_صدرحمت به خودم باز یک شدم

زنگ اخرخورد پیاده تاخونه میرفتیم باهم

_ سوگل بین دو تا پسره پشت سر مونه از دم مدرسه تا اینجا

_ به فکری زنگ خونه بزنییم به چند دقیقه و ایسیم بعد فرار کنیم بیوفته گردن اینا موافقی

_ حله

رفتم زنگ به خونه زدم کار هر روزمون بود هر بار اولین نفر در این خونه میزنییم مطمئنم یارو پشت دره تا ببینه کیه که هر روز زنگ میزنه فرار میکنه زود دست رها گرفتم فرار کردیم بیچاره دو تا پسر هنگ بودن که چی شده

یهو مرد اومد بیرون شروع به فوش دادن کرد یقه پسره گرفت حال کردم تند تند به مسیرمون ادامه دادیم

_ دمت گرم سوگل حالشونو گرفتیم حال کردم

_ سوگلم دیگه بسته برو خونتون خدافظ

پرو خدافظ

درخونه باز کردم سلام دادم

من باخودم سه خواهریم دوتا برادرم دارم من از دخترا دومی هستم سلام دادم زود رفتم
اتاق و لباسم عوض کردم خیلی گرسنه بود حمله کردم طرف غذا

سوگل مادر از قعطی اومدی مگه

خوب مادر من گرسنه نخورم

بخور نوش جونت

غذام و خوردم رفتم تو اتاقم بخوابم بیخیال درس شدم وای فردا مامان باید بیاد مدرسه یه
جوری می پیچونم یکم چرت زدم دیدم یکی اومده خونمون عمم بود بیست یکسالشه هنوز
شوهر نکرده اینم بگم هر کی میاد یه عیبی رو بیچاره میزاره یکی اومد مهندس بود گفت چشاش
چپ ه نمیخوام واقعا یعنی چی

حال سلام علیک کردن نداشتم خدایا یه بدختی بده به عمه ما بره راحت شیم دبه نداریم
براش لیته بزاریم امین

خندم گرفت عجب دیونه ای هستم من اصلا از زبون کم نمیارم از بس بلبل زبونم تایکی
بگه تو خوردمش ادم خورشدم

تو اتاق صدای مامانم میومد که شب مهمون داریم یکی از همکاراش خداکنه مجرد باشه
عمه جونمو بدین بهش

خواهر بزرگم اسمش ساراس دوسال از من بزرگتره خیلی ادم جدی بود از بابام
بیشتر میترسیدم ازش کی اینومیگیره کلن اینجادختر مجرد زیاده

_سوگل پاشو خونه جمع کن انگار پرنسس ما کلفتش

_سلام کلفت

_چی گفتی

_اجی سارا غلط کردم من رفتم

تو اتاق تنها بودیم مجبور بودم که بگم و گرنه پوستم و میکنه رفتم خونه الکی تمیز کردم
وضع مالیمون خوب بود یه خونه نقلی ولی باصفا داشتیم

_سلامت کوعمه

_سلام عمه جونم کی اومدین

_یعنی نفهمی کی اومدم

_نوچ

_تازه اومدم

اره جون عمه خودت یساعت اینجاس میگه تازه اومدم

_ خوش اومدین

_ مرسی

_ سوگل مگه درس نداری برو بخونه چیزی نمونده به خرداد

_ عجب گرفتاری شدیم سارامیگه خونه تمیز کن شمامیگین درس بخون به کدوم

سازبرقصم

تودلم گفتم ساز عمه ای عمم شده تیکه امسال من

_ سوگل خانم سارا نه اجی سارا توفارسی برقص بقیش پیش کش

پشت کردم بهش قردادم هنگ کرده بودن پریدم تواتاقم باز الکی کتاب باز کردم که

میخونم من فرارمیکردم کتابه توخونه دنبالم بود تو رو خدا بیامنوبخون

انقد صبحا زود بیدار شدم عادت کردم به طور اتوماتیک بیدارمیشم سر ساعت هفت لباس

فرم مدرسمو پوشیدم رفتم دنبال رها ازاون ور باهم بریم مدرسه

_رها به مامانت گفתי بیادمدرسه

_نه توچی

_منم نه یه فکری تو سرمه حالا بیابریم یه کاری میکنیم

رفتیم همون داخل مدرسه ماروگرفتن انگار قاتل بودیم یه صفرگرفتیم دیگه

_شما دونفر بایدبرین دفترمدیر کارتون داره

_باشه

رفتیم داخل اتاق مدیر یه مدیر خیلی بداخلاق خیلی جدی خشن اینم بگم اینم

شوهرنکرده والاه این یکی حق میدم دلش به چی این خوش باشه طرف

_خانم سوگل اعتمادی و رها علی پور

_بله خانم خودمون هستیم

زبونم که داری اولیاتون نیومدن چرا خانم شهرامی ازدست شمادونفرشاکیه کلاس درس
تبدیل کردین به دلکک خونه

بد عصبی بود باید یه کاری میکردم اگه به بابام بگه فاتحم خوندس شروع کردم به گریه
کردن

خانم بخدا مریض بودیم نتونسم بخونم شب قبلش سرم زده بودم خانم ببخشید

باورم نمیشد اشک تمساح میرختم رها چشاش چهارتا شده بود دید نقشه دارم اونم گریه
کرد

خانم من داشتم مینوشتم ولی برگ ازمون گرفتن ببخشید خانم تکرارنمیشه

یه لحظه رفت توفکر دلش

برامون سوخت

_این بار میبخشم دفع بعد از این خبرانیست حالا برین سر کلاس زود

_ای بابا یکم مارونگه دار زبان داریم این زنگ بگذره زنگ بعدی بریم کلاس

_چیزی گفتی

_من نه خانم گفتم خیلی مهربون دوس داشتنی هستین با اجازه

_عوق دوس داشتنی

_خفه مجبور بودم بگم

رفتیم سر کلاس حالا باید اینو حالی میکردیم دفتر بودیم عجب گیری کردیم با هزار زور
رفتیم سر جامون نشستیم به طرف کلاس فقط ما گرفته بودیم دلک بودیم خوشیم دیگه

تنم بدمیخارید برای اتیش سوزوندن این زنگ تموم شد زنگ بعدی ادبیات داشتم اه اه

_بچه ها به فکر دارم

_ سوگل جا هرکی دوس داری امروز ادم باش اخر سر اخراج میشیا

_ اخر ساله اخراج چی اخه میز تا لب این سکو بیاریم تا وسیله هاشو گذاشته پخش زمین

شه حله

_ اگه نشد چی

_ اگه شد چی

_ باشه پس حله

بابچه ها این کارو کردیم زنگ تفریح تموم شد

معلم وارد کلاس شد همیشه خدا مقنمش کجه کلی وسیله دستشه انگار اومده فروشگاه

_ هیس سوگل اروم تر فکر کن خوب

_اخه نگاه چه وضع مقنعس

_اونجارو داره وسایلشومیزاره

بابچه ها اروم شروع به شمارش کردیم

_یک دو سه

کل کلاس منفجر شد تا وسیله هاشو گذاشت میز کج شد افتاد این که هیچ اومد میزو بگیره خودشم افتاد رومیز انقدخندیدم اشکم دراومد دلمم براش سوخت ولی حقشه تااولیا نخواد

_این کار کدوم از شماها بود

کسی حرف نزد ساکت شدن همه

_مگه من باشمانیستم کارکی بوده اگه نگین ازهرکدوم سه نمره کم میکنم

_ کارمیز بوده سه نمره ازش کم کن

بچه ها مردن از خنده واقعا من نبودم چیکار می کردن

_ حدس می زدم کارتو باشه

_ ما

_ بله شما

_ خانم خود میزافتاد به ما چه

_ راست میگه خانم هممون شاهدیم سوگل کاری نکردی

_ سه نمره کم که کنم حالیتون میشه دیگه از این کارانکنید

دم همه بچه های باحال گرم دم نزدن کلی حال کردیم اینم بگم معلما درعوض از خدمتم
درمیان باصفر دادن

تا آخر کلاس ساکت شدم دیگه اخرای زنگ اخره

_سوگل

_هوم

_هوم مرض اون دوتا پسراتلافی کنن چی

_نمیکنن نترس

زنگ خورد از مدرسه خارج شدیم اون دوتا پسرم نبودن تاخونه کلی خندیدم

رفتم خونه که دیدم

مامانم خیلی خوشحاله

_چی شده مامانم

_سلامت کو

_خب سلام

_دیروز همکار بابات عمتو دیده برای یکی از اشناهاشون

_بلخره داره میره

_سوگل زشته لباس عوض کن بیا نهار تا اون موقع سارا و سحرم میان از مدرسه

سحر خواهر کوچیکمه کلاس اول دبستانه دوتا برادر مم یکیشون مجرده یکی متاهل

رفتم لباس دراوردم یکم دراز کشیدم تا اونا بیان بلخره عمه منم رفت

_سوگل بیا نهار سحر سارا اومدن

_سلام

_شنیدم اتیش سوزوندی مدرسه سوگل خانم

_کی گفته بهت سارا

_گفتم سارا نه اجی سارا

_خوبه دوسال بزرگتری ازم چی میشه بگم سارا

_بسه دعوانکنیدبیاین بخورین سرد شد

شروع کردم به خوردن غذا

_راستی عمه دار شوهرمیکنه بلخره

_من که چشمم اب نمیخوره باز یه ایرادی میزاره روش

_دقیقا

مامانم بیهوگفت

قرار فردا شب بیان خدابزرگه شایداین یکی شد

_خداکنه

جمع کردیم امروز نوبت من بود ظرف بشورم رفتم ظرف شدم متنفرم از ظرف شستن
بعدش رفتم لالا خیلی خسته بودم

از خواب بلندشدم دیدم ساعت پنجه این همه ساعت خوابیدم من دیدم ساسان برادرم که
مجرده بیست یکسالشه

اونم خوابیده بود تواتاق بازم تنم خارید برای اذیت کردن پاشدم دهنمو پر اب کردم
اومدم تواتاق خم شدم اب ریختم تو صورتش همیچین پرید از خواب دلمو گرفتم فقط میخندیدم

_سوگل مرض داری مگه چته دیونه

_دوس داشتم

افتاد دنبالم توخونه رفتم پشت مامانم جاخوردم

_مامان ساسان میخواد خیسم کنه نزار

_من تو اگه نبردم زیر دوش خیست نکردم ساسان نیستم مش قاسم

_سلام مش قاسم

_کوفت مش قاسم

مامانم رفت کنار بیهو پرید منو گرفت مثل بچه هابغلم کرد برد تو حموم اب باز کرد سرمو
انداخت زیر اب خیس خالی شدم حال نوبت اون بود که منو خیس کنه که کرد

_اخیش دلم خنک شد تا توباشی سر ب سر داداشت نزاری دارم میرم بخوابم اذیت نکن

افتاد

_ادا شو دراوردم دهن کجی کردم

رفتم لباسمو عوض کردم موهای خرماي بلندمو شونه کردم بافتم

بعدش یکم تلویوزون دیدم

_اه چراهیچی نداره

_به جایی اون برو بشین درستوبخون فردا نمره کم نیاری

_نمیارم

_ببینم تعریف کنیم

_رفتم درس بخونم هرچندالکی

درحال درس خوندن بودم شنیدم که مامان بابام دارن باهم حرف میزنن گوشامو تیز کردم

که بشنوم

_فردا قرار برای مهین خواستگار بیاد همکارم معروفی کرده فرداشب بابامم میارم فقط همه چی آماده باشه

یعنی فردا برای عمم خواستگار میاد ایراد نزاره روطرف صلوات

خندم گرفت ساعت نزدیک هشت بود ساسان خواب بود سارا درس میخونه سحرم که بازی میکنه منم که الاف بیکار با ساسان خوب بودم یعنی خواهر برادرم خوب بودن خیلی دوستشون داشتم اما سارا یکم جدیده سرش تولاک خودشه رفتم پیش پدرم

_سلام به بابای خودم

_سلام دختر گلم بازی چی میخوای که زبون میریزی

_من نه والاه هیچی

_سوگل پاشو ساسان بیدار کن بیاد مثل ظهر خیسش نکنی سارا سحر بیان شام تاسرد

نشده

رفتم تواتاق ساسان بیدارکنم

دوتا اتاق خواب داشتیم یدونش برای منو سارا وسحر اون یدونم برای ساسان البته بعضی
 وقتانم میرم اونجا خونمون نه بزرگه ونه کوچیک برای ماشیش نفرکافیه داداش بزرگم که
 متاهل یه خواهرزاده دارم اسمش ایداس

_ دادا ساسی برپا شام تامامان باجارو نیومده سراغت

_ سوگل

_ هوم

_ هوم درد نگفتم بهم نگو ساسی

_ من میگم الانم بیا شام

_ الان میام

رفتم نشستم شام مفصل خوردم از خجالت شکمم دراومدم یکم نشستم تی وی دیدم

_حوصلم سررفت

یه**و**ساسان گفت

_بیاخاله بازی

_من مامان تو بچه

_روتو برم

_سارام عمه

ساسان مرد از خنده منظورمو گرفت سارا اخم کرد

_خب بابا اخمت برای چیه

_زرنگی خودت عمه شو

ساسان گفت

_حالا نه اینکه الان عمه نیست

_راست میگه

تا ساعت ده شب همین جوری کل کل میکردیم سه نفری

_خب خوش گذشت من برم لالا شب همه خوش راستی

_مرض چته

_فردا شب یه خبریه اگه گفتین

ساسان_چه خبره

_عمه شوهر میکنه پر

بابا_ سوگل داداش همین عمه ای که میگی جلوت نشسته ها تواز کجاشنیدی

_کی من نمیدونم

مامان_ افرین به حرف منوباتم که گوش میدی یواشکی دیگه چیا شنیدی رو کن

_والاه همین فقط

ساسان_ سوگل راست میگه فرداشب خواستگاریه

_اره

ساسان_ کیه حالا فرداعمه باز ایراد میزاره روش

_اره ساسی منم اینومیگم

_ساسی کوفت

مامان_ خب دعوانکنید خدا بزرگ تا فردا هرچی قسمته

_شب بخیر

ساسان_ برو یکم از دستت نفس بکشیم

جوابشوندارم رفتم که بخوابم

طبق معمول از خواب بیدار شدم ساعت هشت بود وای امروز خواب موندم بدو بدو آماده

شدم دیدم ساسان داره میخنده

_چرا میخندی دیرم شد چرا بیدارم نکردین

_اولا امروز جمعس دوم ساعت من تعقیر دادم حالت گرفته شد تا تو باشی نگی بهم ساسی

_اصلا ساسی سوسکه

_باشه تو بگو دارم برات

پسره دیونه اول صبحی چیکار کردم باهمون لباس مدرسم خوابیدم باز

ساعت یازده بود که بیدار شدم همه در حال کار کردن بودن شب مهمون داریم اخه
بابا بزرگم اومد رفتم ب*و*سش کردم سلام دادم

سارا_خوب خوابیدین ملکه

_جام یکم اذیتم کرد ولی خوب بود

مامان_چرا بالباس مدرسه خوابیدی

_هیچی فکر کردم امروز مدرسه دارم الان عوض میکنم

لباس عوض کردم رفتم کمک کل خونه تمیز کردیم میوه ها شوستم

_من برم حموم کارام انجام دادم

انقد درگیر بودن کسی جوابمو نداد رفتم حموم

بعدنیم ساعت بلخره حموم ول کردم که پیام بیرون هرکاری کردم در باز نشد زدم به در

حموم

_در باز کنید گیر کردم

ساسان_گیر نکردی من قفل کردم بگو ببخشید تا باز کنم

_ساسی سوسکه باز کن

_باشه پس بگو غلط کردم

_اقای اعتمادی اروم باشین بشین الان میگم

بعدش مادرم اومد با ترس

_چی شده

بابا_ تو اینجای کار میکنی

مامات_ از من میپرسی خودت اینجای کار میکنی

منو ساسان خودموبزور گرفته بودیم که نخندیم این میگفت اینجا چیکار میکنی اون

میگفت اینجا چیکار میکنی

مدیر_ شما هم میشناسید

مامان_ وا خانم عباسی همسرم هستن نگفتین چی شده

_چشاش چهار تاشده بود چون تاحالا بابامو ندیده بود

بابا_ ساسان اینجا چیکار میکنی

ساسان_ خانم عباسی باور نکردن من برادر سوگلم نیم ساعت اینجا لالافیم

بابا_ واقعا که شما دختر منو چی فرض کردین از کارم کشیدین اینجا برای این

کاملن لال شده بود حرفی نداشت بزنه بابا عصبی رفت بیرون مامانم رفت الکی
اسیرشون کرد ولی باحال بود

ساسان_ خانم عباسی بند کفش تون ببندین

خم شد دید اصلا کفشش بند نداره با ساسان زدیم زیر خنده

_ خانم من رفتم سر کلاس

خداروشکر تا آخر لال بمونی مدرسه ارامش داره

چون سال آخر بود بیشتر زنگا بیکار بودیم بابچه ها جمع میشم میخندیدم مسخره بازی

یه هفته بعد

عمه ام فیلم جشن شو آورده بود تا همه مون ببینیم چشمم خورد به داداش ریحانه اون

وسط میرقصید

پاشدم اداشو دراوردم

همه خندیدن

ساسان_سوگل رسماً دلکچی تودختر بیا بشین مردیم ازخنده

_ ساسی سوسکه هواست باشه کی دلککه

عمه_ راستی پس فردا بریم قزوین خانواده رضا دعوتمون کردن

_ خانواده شوهر عمه

سارا_ په نه په خانواده شوهر دایت

_ تودیشب تو اب نمک خوابیدی شوهر دایم مگه داریم

_ مامان سوگل ببین

اداشو دراوردم

_ مامان سوگل ببین

ساسان_ سوگل نه سولی

_ ساسی سوسکه

عمه_ فیلم اودم ببینیم نیاوردم مل بندازین که

_ ادامه فیلم را در رازه بقا ببینید

چی گفتم ساسان زد زیرخنده تازه فهمیدم سوتی دادم

دیگه لال شدم تا آخر فیلم

ساسان_ سولی پاشوجان من یه دیگه ادا اون یارو دربیار

_ ای به چشم

پاشدم پشت کردم به ساسان شروع به قر دادن کردم گپی خود اون درمیاوردم

حتا سمشو نمیدونم چیه

مامان_راستی

_چی شده

_تو که نمیتونی بیای قزوین

_چرا

مامان_مگه امتحان نداری

شنبه امتحان دارم امروز سه دوشنبس پس فردا میریم پنجشنبه تعطیلیم

عمه_تاجمه برمیگردیم

پس اگه من نیام سارام نمیاد

سارا چرا

توام امتحان داری دیگه

مامان وای شروع کردن همه مون میریم دعوا نکنید

بعداون کلی شوخی خنده رفتم سر صفره برای شام

من بغل ساسی نشستم

ساسان هرکی زودتر غذا بخوره برندس دیر بخوره باخته باید یه کاری کنه قبوله

من قبوله

تندتند غذا خوردم دهنم پر پر بود داشتم خفه میشدم حس حالت تهوع داشتم اما
 ساسان انگار نه انگار

ساسان_باختی سولی

سارا_سوگل بدبخت شدی

من_رحم کن ساسان

ساسان_عمرا

من_به درک بگو

ساسان_یا بازبونه بچه گونه شعر بخون یا اینکه برو دستشویی پنج بار عر عر کن کدوم

من_شعر بلد نیستم

سارا وساسان_پس دستشویِ عر عر بدو

_نمیرم

بلندشدم فرار کنم ساسان پاموگرفت منوبغل کردن بردن دم دستشویی راه فرای نبود باید
عر عرمیکردم خدایا خررو دیگه چرا افریدی الان بجاش من عر عر کنم

ساسی_بدو سولی همه منتظرن پنج بار یادت نره

_خب بابا عر عر عر

ساسان_قبول نیست بلندتر رسا تر

_مرض بلندترو رسا تر

باصدای بلند پنج بار عر عر مردم

اومدم بیرون همه میخندیدن

_شدم دلک دیگه براتون

خسته شدم رفتم بخوابم

ساسان_سولی اهنگ لالایی گرفتم بدم گوش کنی خیلی قشنگه

_جدی بده گوش کنم

اورد دم گوشم بیشور صدامو ضبط کرده بود میگفت لالایی

صبح بلندشدم دیدم دارن وسیله جمع میکنن وا کجامیخوان برن اینا

_مامان کجا

مامان-سوگل وسیله هات

و جمع کن ساعت یک میریم به جای فردا

_چرا چه زود

مامان_اول صبحی کنجکاوید گرفته

رفتم دستو صورتو شستم لباسمو آماده کردم

دیدم ساسان خوابه

یه خنده زدم رفتم تواشپزخونه یه پارچ اب یخ گرفتم روش

یک

دو

سه

ساسان_بخ زدم

چشش خورد به من

_سوگل خفت میکنم من

من بدو ساسان بدو رفتم توحیاط شلنگ ندیدم افتادم زمین ساسان افتاد روم

من_ای دستم

ساسان پاشد دستم زیر کمرم مونده بود درد میکرد

ساسان_سولی خوبی ببین تعقصیر خودته دیگه همش سربه سرم میزاری

_دردمیکنه

دستموگرفت همون موقع درد خونمون زد

اینکه

همون پرسر اخی این کیه بایه زنه بود

مامان_سلام مهري خانم خوش اومدين بفرماين توه

مهري خانم_نه خيلي ممنون اومديم اجازه بگيرم برا شب امر خير

مامانم شوکه شده

مامان_برای سارا

مهري خانم_نه برای دخترم سوگل

ازقیافه مامانم معلوم بود که ناراحته

ماسانم که معلوم بود عصبیه ولی هیچی نگفت

مامان_باحرفتون شوکه شدم بزارين اقااعتمادی بیان ب

چشمم خورد به همون پسره داشت منونگاه میکرد سرم انداختم پایین رفتم تو

دستم بدجور درد میکرد

تو اتاق بودم شنیدم که مامان و ساسان دارن حرف میزنن

ساسان_یعنی اگه همکار بابا نبود پرتشون میکردم بیرون

مامان_ساسان زشته هم همکارن هم همسایه من برای سارا نگرانم دختر بزرگس بفهمه

ناراحت میشه

نشستم یه گوشه من الان ازدواج نمیکنم حداقل بیست بیست یک اصلا نمیشه

مامان_سوگل آماده شو الان بابات میاد بریم عمه ام اومده

_باشه

دیدم سارا اومد تو احم کرده بود معلوم بود فهمیده

من_سارا وسیله جمع کردی

جوابمو نداد بیخیالش شدم رفتم تو پذیرای منتظر موندم تا بابا بیاد که بریم شنبه امتحان
زبان دارم اصلا حال خوندشوندارم

بابا_سلام بریم تا شب نشده

مامان_آماده ایم بریم

اصلا تو حال خودم نبود یکی دستمو گرفت سرم اوردم بالا دیدم ساسانه دستم گرفت
سوار ماشین شدیم همون مثل خیار بهم چسبیده بودیم داشتیم خفه میشدم

_یکم باز بشینید خفه شدم انگار تو قبرم

مامان_ سوگل زشته دیگه نگو

ساسان_ مشکل داری برو صندوق جا هست

_توبرو از بس میخوری خب کم تریخور الان مارو خفه نکن

ساسان_ باز خوبه من هیکل دارم توچی نوک مدادی

_روتو برم

بابا_ یکم تحمل کنید دوساعت دیگه میرسیم

_اره جاشمارا حته دوساعت یعنی یساعت برای مایعنی شیش ساعت یا خدا

همه خندیدن مجبور شدم لال شدم چاره نبود مثل معتادا خواب داشتم گرفتم خوابیدم

چشامو باز کردم دیدم تویه خونم واکی منوآورده اینجا

روسریمو سر کردم رفتم بیررن ازاتاق

_سلام

_سلام عزیزخوب خوابیدی

_ممنون مامانم ایناکجان

_رفتن بیرون الان میان

فکر کنم این خانم خاله شوهرعمس رفتم توحیاط یه حیاط بزرگ پر ازگل محمدی عجب

بوی داره

ساسان_ سولی خیلی سنگینی

_توبلندم کردی

_په نه په عمت بلند کرد

هی چش ابرو تکون میدادم که بفهمه عمه پشتشه نفهمید که این بشر

ساسان_چیه هی چی ابرو تکون میدی تیک داری مگه

عمه_تیک نداره خواست بگه من پشتتم

ساسان چشاش شده بود چهار تا باچشش فهمون که داره برام اروم گفتم

_به من چه من که گفتم

ساسان_از کی اینجاین

عمه_از اون موقعی که په نه په عمت بلندت کرده

زدم زیرخنده فرار کردم

ساعت نزدیک ,هفت شب بود

همه دورهم جمع شده بودیم سارا که انگار قهره انگار من رفتم گفتم بیاین خواستگاری من

خب یکم تخس بازی درنیار والاه یهو برق رفت

_وای چی شد

ساسان_الان یکی دستشو از اون لوله بخاری درمیاره خفت میکنه

سارا_ ساسان نکن دیگه

_ ساسی بگو حال کنیم

یهو یکی پامو لگد کرد جیغی زدم

_ ای پام اون از دستم این پام فلجم کردین کی بود

مامان_ چی شده

_ پامویکی لگد کرد

شوهر عمه_ سوگل توهم زدی

_ بخدا راست میگم

ساسان_ پاهای جن بوده

عمه_ تا اخر میخواین حرف بزنین برین برق وصل کنید

شوهر عمه_ و ایسا میگم محسن بیاد وصل کنه

نیم ساعت برق نبود تا این محسن که نمیدونم کیه اومد

تا برقا وصل شد ولی این یارو که

این که داداش ریحانس تا برق روشن شد چشمش خورد به من همین جوری منونگاه میکرد

عمه_ اقا محسن دستتون درد نکنه

_ خواهش میکنم وضعیفه بود

بعداون رفت ماهم شام خوردیم یه ساعتی فقط زبان خوندم متنفرم توزبان فارسی
خودمون موندیم زبان کجای دلم بزارم دوره کردم رفتم بخوابم من ساراوسحراسان امام بابا
همه تویه اتاق عمم بود اتاقش بزرگ بود جامیشدیم مٹ ماشین نبودخفه شیم

صبح بلندشدیم دیدیم چه صفره ای انداخته بودن دست صورتمو شوستم

_سلام صبحتون بخیر

مادر شوهرعمه _سلام عزیزم صبح توام بخیر بفرما صبونج

رفتم شروع به خوردن کردم

بعدصبونحه قرارشد نهار ببریم بیرون. تاآماده شن رفتم توحیاط ت فضای باز شروع به
خوندن زبان کردم

_سولی پاشو بریم

_آماده شد

_نه توراهن دارن میان

_بامزه بریم

رفتیم یه جای باصفا یه رود خونه خیلی قشنگی داشت زیر انداز انداختیم نشستیم روش
 وسیله ها مردا پی جمع کردن چوب بود برای اتیش خانوما طبق معمول آماده کردن برنج و بقیه
 چیزا سارا هم که بامن حرف نمیزد سحرم که بچس خودم به ت

نهای رفتم به سوی رود خونه نشستم رو سنگی به اب ذلال نگاه کردم واقعا خدا چقد
 بزرگه این همه نعمت به ما داداده چیجوری اب و درخت ما انسانها و بقبه رو افریده واقعا جای
 سواله

ساسان_ سولی مولی به چی فکر میکنی عشق داداش

_ساسان واقعا خدا چیجوری این همه نعمت افریده

_اولان چه عجب اسممو درست گفتی دوما نمیدونم سوما فکر نکن که مخت جواب نمیده

_برو عمت مسخره کن

ساسان_خوبه عمه شده سوژه

_اوهوم

ساسان خیلی خوبه توخانواده باتنهاکسی که خیلی جووو خوبم همین ساسی سوسکس

درحال کباب گذاشتن بودن که مادر شوهرعمم گفت

_خانم اعتمادی یه سوپرایز هم داریم برای فردا ظهر

مامان_چی هست

_فردا معلوم میشه فقط خودتون آماده کنین خوشگل

مامان_باشه

یعنی چی میتونه باشه

کنجکاو شدم برای فردا که چی هست چی میشه رفتیم برای ناهار

ناهار تموم شد هرکی بایکی حرف میزد نزدیک ساعت چهار بدظهر بود که حوصلم
سرفت یه فکری به ذهنم رسیدم اونم چی یه بازی

_بیاین با

عمه_چه بازی

_جرعت یا حقیقت

ساسان_من هستم

شوهر عمه_منم پایم

عمه_منم هستم

ساسان_سارا تو چی

سارا_نوچ من نمیام خودتون بازی کنید

ایش انگار نه انگار این ازماه انگار مامانم ازسرکوچه آورده اینو هیچیش مثل ما نیست ولش

ساسی و عشقه

به شکل دایره نشستیم ساسان جلو من عمه بغل دستم شوهرعمه بغل عمه ساسان

نشست

_حله اینم بطری سرش به هرکی افتاد اون میپرسه تهش که باید انجام بده

بطری چرخندم به منو ساسان افتاد من سوال کنم اون انجام بده اخجون دارم برات

_ساسی برو اون ته بلند پنج بار عر عرکن و اخرش بگو من خر سوگلم

ساسان_ سوگل تلافی میکنما

_باشه

همه خندید ساسان رفت باید تلافی اون عر عر کردنمو سرش درمیاوردم

_ساسی شروع کن

شروع به عر کردن کرد جعبه خندم داشت منفجر میشد اخرشم بلند داد زد

_سوگل خرمنه سوارش بشم راه میبره

خندیدم

عمه_ ساسان همونی که سوگل گفت بگو

ساسان_ عمه توهم

خندیدیم اخرش گفت

_من خر سوگلم

بعدش اومد دوباره چرخندم به عمه و من رسید

عمه بایدازم سوال میکرد من انجام میدادم

عمه_ جرعت یا حقیقت

_جرعت

_برو تو رود خونه کلن خودتو خیس کن اصلا جای خشک نمونه رو لباس

_عمه

_بدو

رفتم ابش یخ بود اول پام بد زانو بد شکم یه جوری میشدم جلوتر میرفتم ابش یخ بود
اوناهم میخندیدن ساسان هی میگفت حفته حفته کاملن خیس شدم از اب اومدم بیرون ولی
نشستم چون زیر اندازم خیس میشد مامان اینا خفم میکردن

دوباره چرخندم به طرف ساسان و شوهر عمه افتاد

ساسان باید سوال میکرد شوهر عم انجام میداد

ساسان_خب خب جرعت یا حقیقت

شوهر عمه_من دست کم نگیرین جرعت

ساسان_برو بالا درخت تا اخر بمون اون بالا

شوهر عمه و ساسان یه سال تفاوت سنی داشتن باهم راحت بودن

شوهر عمه از درخت رفت بالا تا آخرم باید میمون کلی خندیدیم بهش قیافش دیدنی بود

دوباره چرخندم به منو ساسان افتاد وای ویلا شد

ساسان سوال من انجام

ساسان_جرعت یا حقیقت خانم سولی

میدونستم تلافی میکنه ولی بازم جرعت انتخاب کردم

ساسان_آخر شب میری اون خونه روبه رویی اینا که خونه قدیمی بابابزرگشونه

_قبوله

تودل کلی فوش به خودم دادم که دیگه جوگیرنشم

بابا_بازی بسته پاشین بریم داره شب میشه

وسيله جمع کردیم که بریم خونه

رسیدیم خونه استرس شب داشتم چه غلطی کنم من

ساعت هشت شب بود شوهرعم داشت با مامانش حرف میزد که تاخداگاه شنیدم که قرار
فردا جشن بزرگ بگیرین فردا خریدا کنه

پس سوپرایزش اینه

_مامان مامان

_بله

_فردا قرار جشن بگیرن پاگشا عمه

_تواز کجامیدونی

_ناخدا گاه شنیدم

_که این طور باشه ولی دیگه از این کارا نکن

ساسان_ سوگل آماده شو باید بری

لباسی خیسمو عوض کردم لباس گرم پوشیدم که سرما نخورم

عمه ساسان شوهر عمه حتا سارا اومدن قلبم داشت میومد توحلقم یه خونه گلی تاریک بود از پله هاش رفتم بالا در نداشت سقفشم دایره شکل بود

ساسان_ خوش بگذره باجن ها به من میگی عر عر کنم

همشون دست تکون دادن رفتن یا خدا من چیکار کنم نمیتونسم تکون بخورم از تاریکی یه جانشستم دور به رومو نگاه میکردم فقط یه صدای خش خش میومد کم مونده بود خودمو خیس کنم

یه چیزی مثل چی از جلوم رد شد موش بود جیغ جیغ زنون رفتم بیرون

_موش موش

ساسان_چرا اومدی بیرون

_برو بابا خودت برو اصلا

رفتم توخونه داشتم سخته میکردهم باورم نمیشد من رفتم تو اون خونه قدیمی

از ترس رفتم خوابیدم

صبح هرکی یه طرف میرفت

بلندشدم دست صورتمو شوستم

مامان_اماده شو چقد میخوابی

خوب شد باز یه لباس درست حسابی اوردم یه شلوار سفید با مانتوی سفید مشکی موهای

بلندخرمایمم بافتم شال سفید پوشیدم رفتم توحیاط چه خبر بود همه در حال کاربودن چشمم

خورد به محسن یعنی داداش ریحانه سرم انداختم پایین رفتم پیش مامان اینا کمک کردم برای

سبزی پاک کردن فقط هواسم بود لباسم کثیف نشه

سبزی پاک کردیم از جام بلندشدم رفتم پیش سارا ولی باهام حرف نمیزد ناخداگاه
از شنیدم که مامان ریحانه داشت با یه نفر حرف میزد

من همین یدونه پسردارم بایه دختر پسر خیلی خوبه کارکنه

کلی از پسرش تعریف میکرد اما برای من جا سوال بودبه کی اینامیگفت چون جلو در
بالکن بود در باز بود شنیدم جشن شروع شد

اون روزم تموم شد فردا صبح میریم خونه

پس فردا امتحان دارم امتحان اخرمم بود

جشن پاکشا بزرگی گرفته بودن ولی چون کسیو نمیشناختم یه جا بودم حتا ریحانم نبود
سارام که حرف نمیزنه بلخره شب شد جشنم تموم شد

شب خونشون بودیم اما مامانم ناراحت چراشو نمیدونم از شم نپرسیدم

ساعت یازده شب بود یکم درس خوندم رفتم خواب که زود بلندشم صبح

فردا صبح

از خواب بلند شدیم صبح خوردیم خدافظی کردیم که بریم

_بابا دفع بعد اتو ب*و*س بگیر دارم خفه میشم

ساسان_چشم امر دیگه

_بزار فکر کنم بود میگم

ساسان_اوه ملکه

_عجب

ساسان_مش رجب

ساکت شدم به بیرون نگاه کردم

ساعت یک بود یه جا وایسادیم بابام ناهار فلافل داد مفصل خوردیم

چنددقیقه بعد رسیدیم خونمون

_اخیش خسته شدم داشتم میمردما

سارا_نترس تو

هزارتا جون داری

_یه کلمه از مادر عروس

لباسامو دراوردم رفتم حموم یه دوش گرفتم سبک شدم

مامان_سوگل درس بخون آخری خراب نکنی

_نمیدونی چند تا شم خراب کردم

_چیزی گفتمی

_نه چشم الان میخونم

مدرسه تموم میشه میگم کی شروع میشه شروع میشه میگم کی تموم میشه رسماً دیونم
یساعتی. بزور خوندم

بابا_ سوگل بابا بیا شام

رفتم. شام کوکو بود اشتها نداشتم زیاد نخوردم

_راستی من فردا میرم خونه بابا بزرگ اینا

مامان_ باشه فقط بعدظهر بیا

_چشم

ساسان_ نری اتیش بسوزونی اونجا

_چون توگفتی حتما

رفتم اتاق درس بخونم که یهو خوابم برد

ساسان هو پاشو چقدمیخوابی ساعت ده مگه امتحان نداری مگه

_ساعت چنده هو توکلات

نه پاشو تا آماده شی ده شده

بلندشدم دست صورتمو شوستم موهامو شونه کردم دم اسبی بستم لباس فر مدرسم
پوشیدم یکمم صابونچه

مامان من رفتم خدافظ

بسلامت مواظب باش خدافظ

رفتم دنبال رها که باون برم

رها بدو دیر شد

رها خوب دیگه

عمه ننه

رها_ خاله ننه اومدم سلام

_ کوفت سلام خوندی

_ نه اره

_ خوبه دلم به تو خوش بود برا تقلب

_ منم دل به تو خوش بود صفرنگیریم باز صلوات

_ اگه من سوگلم نمیگیرم

رفتیم سر جلسه امتحان هی دنبال یه فرصت خوب بودم برای تقلب

_ سوال دو

رها_ بنویس های

_ خاک توفقط اینوبلدی

رها_ نه گودبای بدم

_ افرین ادامه بده

هرچی یادم بودنوشتم بقیش باخدا و معلما

بعد امتحان رفتم خونه مامان بزرگم تا شب اونجاموندم یه حیاط باصفا کلی اونجاچرخیدم

خیار درختی میخوردم

بابابزرگ_ سوگل بیا شام دختر

_ چشم بابابزرگ

به به فسنجون

_مامان بزرگ گل کاشتی

_نوش جونت میدونستم دوست داری گذاشتم برات

کلی خوردم تالب خودکشی خوردم

شبنم همون جاموندم

مامان بزرگ_ دختر بیا تلفن

_کیه

_میگه ریحانس

ریحانه اها

رفتم تلفن گرفتم

_ الو سلام خوبی شماره اینجا از کجاوردی از کجامیدونستی اینجا

_ دختر وایسا حرفم بزخم سلام بدم بعدشم زنگ زدم خونتون مامانت گفت نیستی خونه
مامان بزرگت هستی

_ خوبی خوشی

_ مرسی تو خوبی امتحانت تموم شد

_ آره امروز اخریش بود راحت شدم توچی

_ خوشبخت من بدونم مونده راستی گوشی داشته باش

محسن_ الو سلام سوگل خانم

لال شده بودم چرا گوشی داده به داداشش

_الو صدامو دارین

_ببخشید فکر کنم خط به خط شده خدافظ

چی گفتم خط به خط زود قط کردم رفتم پیش مامان و بابا بزرگ بخوابم اما فکرم مشغول
بود چرا گوشی داد به اون چی میخواست بگه

باهزار مکافات خوابم برد

مامان_ سوگل خوش گذشته بهت پاشو با ساسان برو خونه

_سلام کی اومدین

_الان

سحر_ اجی دیشب برات خواستگار اومده بود نبودی

مامان_ سحر

_مامان سحرچی میگه

مامان_ راستش پسرهمسایه مهری خانم اینا دیشب اومده بودن دیدن نیستی گفتن یه

روز دیگه میان

حرفی نزدم اما من ازاون پسره خوشم نمیاد

_ساسی بریم

_سلامت کو

_سلام بریم

_عجله داری مگه بریم

رفتیم خونه چون خونمون نزدیک بود زود رسیدیم

ساسان_من رفتم بیرون سارا خونس مواظب باشین خدافظ

رفتم داخل خونه سارا داشت تلویوزون نگاه میکرد تلفن خونه زنگ خورد

سارا_الو

سارا_مرسی بله هست گوشی

بیا ریحانس

_رفتم گوشی گرفتم استرس داشتم گوشی نده به داداشش باز

_سلام خوبی

_توچرا دیشب قط کردی داداشم میخواست حرف بزنه باهات

_خب دیگه چه خیر

_ الو گوشى قط نكن سوگل منم محسن ميخوام باهات حرف بزنىم

سارا پيشم بود سلام ندادم چون مي فهميد به همه ميگفت

_ باشه بگو

_ من ازت خوشم اومده اگه بيام خواستگارىت قبول ميكنى

_ اوم چيزه نميدونم

_ سوكت علامت مثبت نه

حرفى نزدىم خدافظى كردم زود

سارا_ چى ميگفت

_فضولی

رفتم یه گوشه نشستم نمیدونم چرا سکوت کردم باصداش قلبم به زدن کرد

سارا_ سوگل در هواست کجا پاشو در باز کن

_چراخودت نمیری

سارا_ بهت نشون میدم

پانشدم خودش رفت در باز کرد مامان بود

ساعت دو بود ناهار خوردم خودمو باتلویوزون سرگرم کردم باز تلفن زنگ خورد از ترسم من

ورنداشتم

مامان_ الو سلام حال شما خوبین

_ خیر باشه چی شده

_ سوگل

یه نگاه به من کرد از ترس داشتم خودمو خیس میکردم کیه پشت تلفن

مامان_ حاج اقا بیان بهتون خبر میدم

_ خواهش میکنم سلام برسونیدم خدافظ

سارا_ مامان کی بود

مامان_ مامان ریحانه فامیل شوهر عمه

سارا_چی میگفت

_سوگل و خواستگاری کردن بیان اینجا

چشام چهارتاشد سارا دیگه حرفی نزد شبش عمه اومد خونمون مامانم بهش, گفت کلی
تعریفشون کرد جلو بابام

بابا_چی بگم والله

عمه_بزار بیان پسر خوبیه

مامان_هرچی قسمته اما سارا بزرگ تره

عمه_زن داداش اینا مهم نیست شانس یه باردر خونه میزنه سارام به زودی میره

بابا_بگین بیا ببینیم چی میشه

عمه ام خیلی تعریف میکرد راضی کرد که بیان شام خوردم رفتم تواتاق ساسان مخالف
بود ازقیاقش معلوم بود ولی حرفی نزده بود

بلندشدم دیدم ساعت ده دست صورتمو شوستم رفتم صبونح بخورم در خونمون زده شد
چادر سرکردم رفتم جلو در

دربازکردم پسر همسایمون بود

_سوگل میخوام باهات حرف بزnm چرا نمیزاری قب

ول نمیکنی من قول میدم خوشبختت کنم واقعا دوست دارم

دستام میلرزید ترسیده بودم ساسان نیاد ببینه دعوا شه در بستم رفتم تو خونه

مامان_کی بود

_رها بود اومده بود دنبالم برم خونشون

صبونج کوفتم شد

عمه ام خیلی تعریف میکرد راضی کرد که بیان شام خوردم رفتم تواتاق ساسان مخالف
بود ازقیاقش معلوم بود ولی حرفی نزده بود

بلندشدم دیدم ساعت ده دست صورتمو شوستم رفتم صابونج بخورم در خونمون زده شد
چادر سرکردم رفتم جلو در

دربازکردم پسر همسایمون بود

_سوگل میخوام باهات حرف بزنم چرا نمیزاری قبول نمیکنی من قول میدم خوشبختت
کنم واقعا دوست دارم

دستام میلرزید ترسیده بودم ساسان نیاد ببینه دعوا شه در بستم رفتم تو خونه

مامان_کی بود

_رها بود اومده بود دنبالم برم خونشون

صابونج کوفتم شد

صبونج نخوردم رفتم توحیاط نشستم من ازاین پسره خوشم نمیاد اما داداش ریحان چرا
همین جوری فکر میکردم که در خونه زده شده پاشدم برم بازش کنم

_بله سلا

_سلام دختر بایدسوگل باشی درسته

_بله

_من مهتری خانمم مامانت خونس

_الان صداش میکنم بفرماید تو

مامان همون پسر س اومده که چی بشه رفتم مامان صداکردم خودم رفتم توخونه

سرمو باتلوویوزون گرم کردم که فکرخیال نکنم

سارا_ تلفن چرا جواب نمیدی

_مگه زنگ خورد

سارا_واقعا که

سارا_الو بله سلام ممنون بله هستن یه لحظه گوشی

_کیه

_میخواستی خودت ورداری ببینی کیه

اه اه این چرا نقد مغرور تخسه اخه

مامانم چادرشو در آورد تلفن ورداشت

_سلام حال شما خوبین تشکر خوبن شما خوبین خانواده خوبن والاه چی بگم هر جور

راحتین در خدمتیم هرچی قسمته

پس بگو مامان محسن بود اینجور که من شنیدم قرار فردا بیان خوشحال بودم نمیدونم
چرا شاید از اینکه ازداداش ریحانه خوشم اومده قرار بیان

روزم مثل هر روز گذشت فردا رسید

رفتم حموم برای خودم اهنگ میخوندم میرقصیدم

مامان_ سوگل سرم رفت بیابرون

_اومدم

اومدم یه لباس بنفش پوشیدم باشلوارش موهامم خشک کردم باز گذاشتم به مامانم کمک
کردم خونه تمیز کردیم میوه آماده کردم

سارا_ معلوم خیلی خوشحالی

جواب ندادم به کارام رسیدم ساعت نزدیک سه بدظهر شد ناهار خوردمم الان که بیان عمه شوهرعمم بودن حتا داداش شوهرعمم بود نمیدونم چرا ولی این یدونه خیلی اسرار داشت که من برم به این برام جای سوال بود چرا اینکارو میکنه

عمه_ سوگل پسر خوبیه اومدم قبول کن خانوادشم خوبه

_بابا چی

عمه_ اون بامن

در خونه زده شده دستام میلرزیدن از استرس زیاد تواتاق موندم اوعممم در باز کرد اومدن تو نشستن من منتظر بودم تا صدام کنن که برم

مامان_ سوگل بیا چایی بیار سلام بده بشین باشه

_چشم

رفتم سینی چای گرفتم اول به بابای محسن دادم

_سلام بفرمایید

_سلام دخترنازم ممنون

بعدش مامان محسن

_سلام

_سلام به روی ماهت مرسی دخترم

بعد ریحانه

_سلام خوبی

_سلام زن داداش مرسی نمیخورم

بعد ب ه خوده محسن قلب شروع به زدن کرد تعادل نداشتم خم شدم یه سلام اروم دادم
داشت منو نگاه میکرد چایی ور داشت سرم انداختم پاییی به عمه شوهر عمه داداشش بابا مامان
ساسان تعارف کردم گرفتن

نشستم پیش ساسان

بابای محسن_خب اقای اعتمادی اومدیم برای خواستگاری سوگل خانم

بابا_خوش اومدین هرچی قسمته ,سوگل تازه شانزده یا هفده سالشه یکم زوده براش

مامان محسن_اقای اعتمادی دختر بایدزود شوهرکنه ماشالله سوگل دیگه بزرگ شده
خانمیه برای خودش

از قیافه ساسان معلوم بود که مخالف ساکت یه جانشسته بود

بزرگترا شروع به حرف زدن کردن بابام جواب مثبت داد بهشون عمه اینا زیاد اسرار داشتن
بابامم قبول کرد قرار شد فردا برین برای حلقه یه ماه نامزد بمونیم

یساعت بعدش رفتن

منم رفتم تواتاق

ساسان اومد تواتاق

ساسان_ سوگل حرفی نداری میخوای بری اگه مخالفی من پشتتم نمیزارم به اجبار بری

ساکت شدم حرفی نزد

ساسان_پس توام راضی خواهر کوچولوم داره میره کی اینجا اتیش بسوزونه خانمی شدی

رفتم بغلش کردم ازاینکه واقعا دارم میرم دلم گرفت گریه کردم

ساسان_سوگل گریه نکن باشه ایشالله خوشبخت بشی

دیگه چیزی نگفت رفت بیرون دلم بدجور گرفته شد دراز کشیدم سرم گذاشتم رو بالش
شروع به گریه کردن کردم

مامان_سوگل پاشو اومدن دنبالت بری

_شما نمایین

_نه دخترم خودشون هستن برو ایشالله خوشبخت بشی

اومد ب**و**سم کرد رفت

دست صورتمو شوستم یه مانتو مشکی پوشیدم باشلوار مشکی یه شال سفید باکفش
مشکی اهل ارایش کردنم نبودم موهامم بافتم رفتم

مامان_ بیا یه لقمه صبونچه بخور برو

یه لقمه از مامانم گرفتم

ساسان_ سوگل مواظب خودت باش بیا اینم پول حلقه برای اون بابا داده که بهت بدم

_مرسی

پول گرفتم رفتم از اینکه کسی باهام نیومد ناراحت شدم

_سلام

محسن_ سلام خوبی

_ممنون خوبم

مادر محسن_ سلام عروس گلم خوبی

_سلام مرسی

محسن_ بریم

رفتم عقب نشستم مادرش جلو رسیدیم دم مغازه طلا فروشی

محسن_ اینجا خوبه بریم

_برای من فرقی نداره

رفتیم داخل مغازه

محسن_ سلام خسته نباشیدمیش

ه حلقه هاتون بیارین ممنون

_سلام خوش اومدین بله حتما

یه چندتامدل آورد یدونه انتخاب کردن برای محسن

ساعت هشت بود بیدار شدم لباس پوشیدم رفتم ریحانه سارا حتا رهاهم بود باهام اومدن

_سلام خاله دیراومدم

_نه عروس خانم بیا اول تواماده میکنم بعداینارو

_ممنون

نشستم رو صندلی روسریمو در اوردم

خاله_موهات خیلی بلنده چیکارش کنیم

خاله واقعی نبود ولی بهش میگفتم خاله

_خاله هر جور راحتین اما کوتاه نکنید

_فرش میکنم میریزم یه وری اینجوری بهتره غصه نخور خوشگل هستی خوشگل ترت

میکنم

یساعت باموهام ور رفت بلخره درست شد

رها_ سوگل موهات عالی شده

لبخندی تحویلش دادم گفتم

_مرسی خانم زشته

رها_ خودتی اصلا قشنگم نشده

_پرو

امروز بهترین روزم میشه نیشم تا آخر باز بود

خاله_عروس خانم تموم شد عالی شدی سوگلی

_مرسی خاله دست رنج خودتونه

_بدو زبون نریز سارا بیا ایشالله دفع بعد خودتو عروس کنیم

سارا_ممنون

من نشستم روضندلی تا اینا آماده شن بیان دنبالمون بریم دفتر عقد

تو اینه خودمو نگاه کردم موهای بلند خرمایم فر شده بودن یه وری ریخته شده بودن
جلومم کج داده بودن چون دست به صورتتم نزده بودم خیلی تعصیر کردم خودمو نشاختم
ابروهامو دخترونه برداشته بود یه چشمم یه خط چشم سایه خیلی کم رنگ ابی به رنگ لباسم که
ابی اسمونی بود زده بود یه رژ قرمز درکل ارایشم ساده بود خیلی عوض شده بودم

ساعت دوازده بود محسن اومد دنبالم دم ارایشگاه

_من رفتم خدافظ خاله ممنون

خاله_خوشبخت بشی عزیزبسلامت

رها_ماچی پس

سارا_ساسان میاد دنبالمون

رها_باشه

من رفتم محسن درماشین بازکرد جلو نشستم

محسن_خیلی عوض شدی خوشگل ترم شدی

_مرسی

خجالت کشیدم سرم انداختم پایین

محسن_ سوگلی رسیدیم

اومد در باز کردم پیاده شدم باهم رفتم داخل محضر همه اونجا بودن تارسیدیم دست زدن
سرجای عروس داماد نشستیم

عقدشروع کرد

سرکارخانم سوگل اعتمادی ایا بنده وکیلیم شمارا به عقد آقای محسن کیانی دو بیاورم

عمه_ عروس رفته گلاب بیاره

برای باردوم میپرسم سرکارخانم سوگل اعتمادی ایا بنده وکیلیم شما به عقداقای محسن

کیانی در بیاورم

عمه_ عروس زیر لوضی میخواد

مامان محسن یه انگشتر بهم داد

مامان محسن_ اینم نشون عروس خانم

کی این انگشتر گرفتن چرامن ندیدم

عاقد_ برای بار سوم میپرسم ایا وکیلیم

با اجازه مادریدم و بزرگ ترا بله

همه دست زدن تبریک گفتن

روب*و*سی کردن

ساسان_سولی ساسی مبارکه

_مرسی ساسی سوسکه

_بازگفت

_خودت الان گفتی

_من میگم تو نگو که

مامان_اینجا کل میندازین مبارکه خوشبخت بشی دخترم

_مرسی مامان جون

بابا_ خوشبخت بشی

_مرسی

نمیدونم چرا حس میکنم مامان بابام پشیمونن ناراحتن یکم

بعد عقداومدیم خونه دم خونه گوسفند قربونی کردن

ناهار دادن

کلی رقصیدن بخصوص سارا اصلا فکرش نمیکردم مجلس گرم کنه

محسن_ سوگلی خوبی عزیزم چیزی نمیخوای

_نه مرسی

از سوگلی گفتنش خوشم میاد دوش دارم ولی روم همیشه بهش بگم اخه اون بهم نگفته

امروز بهترین روز منه منم

پاشدم رقصیدم

چون بابام حساس بود با اینکه عقد کردیم نمیذاشت نزدیک هم بشیم

ناهار خوردیم مهمونا رفتن

رها_ شانس اوردی نترشیدی

_خیلی ممنون از لطف

رها_بازم لطف کنم بهت

_اگه بری یه لطف بزرگه.

_دلت تنگ میشه برما

راست میگفت رها بهترین دوس من بودو هست بغلش کردم ب*و*سشم کردم

رها_سولی خفه شدم

_سولی کوفت لیاقت احساس محبت کردنم نداری

رها_ ای جون اقامحسن خوشبخت بشین سولی ما دست شما

محسن_ تاج سرمه سوگل نمیزارم اب تودلش تکون بخوره خیالت راحت

رها_ دستتونم درد نکنه

_دیونه

خندیدم رهاهم رفت حتا خانواده محسنم رفت ولی محسن مونده

_من میرم حموم این ارایش اینا پاک کنم

مامان_برو دخترم

رفتم یه دوش گرفتم حسابی سبک شدم صورتم داشت خفه میشد

یه تونیک ابی پوشیدم باشلوارابی موهامم مثل همیشه بافتم روسریمم سر کردم بابام
حساسه رفتم توپذیرای

محسن_افیت باشه خانم

خانم اروم گفت فقط من شنیدم ازاینکه امروز گفت نمیزاره اب تودلم تکون بخوره یه
جوری شدم ازغیرتشم خوشم اومد اون موقع میخواستتم بپریم بغلش ماچش کنم ولی حیف نشد

مامان_بیاین شام امروز حسابی خسته شدین

سارا_راستی عکس گرفتم

محسن_اره عمه خانم یه چندتاگرفتن ازمون

سارا_خوبه

شام خوردیم بابا ساسان محسن تویه اتاق

منوسحر سارا مامان تویه اتاق

صبح ازخواب بلندشدم دیدم محسن نیست

_مامان محسن کجاس

_صبح بلندشدرفت

موهامو شونه کردم دست صورتمو شوستم صابونخ خوردم تو اتاق عمم بود

عمه_اون نشون رضاگفت

برای نامزد قبلی محسن بوده دادن بهت

چشاشم شد چهار تا نامزد این چی میگفت

عمه_سوگل نمیدونسی

مامان_مامانش گف فقط نشون کردن

عمه_منم همینوگفتم دخترخالش بوده نشون کردن نمیدونم چی شد بهم خورد

مامان_ عقد کرده بودن

عمه_ خانواده خوبی نیستن پسره فکر کنم قبلاً نامزد داشته

مامان_ پسر مهری خانم انتخاب نکرد اومد اینو انتخاب کرد بیا ت

حویل بگیر اینم از محسن محسن کردنت

لال شده بودم عمم میگفت خوبن الان میگه بدن تا آخر عمر میخوان سر کوفت بزنی بهم اصلاً
باروم نمیشد عصبی شدم رفتم رفتم زنگ زدم به محسن

_ الو تو نامزد داشتی به من نگفتی

محسن_ سوگل سلامت کوچی شده

_ جواب منو بده نامزد داشتی

محسن_ نامزد نه دختر خالم بودنشونش کرده بودیم که نشد اونم رفت

_محسن مطمئن باشم

_اره عزیزم حرص نخوراروم باش

_باشه کجارفتی

محسن سرکار دنباله یه لقمه نون برای زنم

_خسته نباشی شب میای اینجا

_نه کاردارم من برم خدافظ

_خدافظ

چشمم خورد به مامانم خیلی ناراحت بود و پشیمون که چرا پسر مهری خانم قبول نکردیم
منم حرفی نزدم دیگه

ولی باز من توشوک بودم چرا به من چیزی نگفتن که یه نفر نشون کرده بودن الان
باید بفهمم

یه هفته از عقده میگذشت بابام یهو اومد خونه داد بیداد می کرد

بابا_ سوگل زود وسیله هارو جمع کن طلا لباس هرچی که بهت دادم پس میدیم من
پشیموم شدم دختر نمیدم بهشون از اول اشتباه کردیم

مامان_ چی شده یعنی چی

بابام اومد تواتاق من نشست به بالاسرم و ایساده بود

بابا_ سوگل شنیدی چی گفتم هرچی که دادن پس میدیم

زدم زیرگریه من محسن دوس داشتن یهوچی شد اخه از ترس وسیله هارو جمع کردم
باگریه تحویل بابا دادم

رفت منم نشستم گریه کردم مامانم پشتش رفت با بابام

من محسن میخواستم خودم انتخاب کردم اخه چرا اینجوری میکنن

منوسارا خونه بودیم خسته شدم از سرکوفت زدنشون قرص قلب بابابزرگم خونمون بود
همشو خوردم

#زبان ساسان

از سر کار اومدم دیدم سارا گریه میکنه سوگل افتاده زمین خیلی ترسیدم رفتم
دستشو گرفتم اما بدنش یخ بود صورتش رنگ گج شده بود

سارا_ ساسان قرص قلب اقا جون خورده تکون نمیخوره یه کاری کن

_سارا چرا اینکارو کرد چی شده

_بابام اومدهمه وسیله هارو گرفت که پس بده سوگل نمیدونم چرا اینکارو کرد

بغلش کردم که تاسر کوچه بردمش بابدختی تاکسی گیر اوردم بردمش بیمارستان

زنگ زدم به بابا با استرس گریه حرف میزد

_بابا سوگل

بابا_ ساسان چی شده سوگل چی

_سوگل اوردم بیمارستان فقط زودبیا این

تلفن قط کردم

بعد چند دقیقه بابا مامان اومدن مامانم فقط گریه میکرد

مامان_ ساسان سوگل چش شده چرا اوردین اینجا

ساسان_ مامان قربونت برم اروم باش نمیدونم چی شده اومدم دیدم سارا هول شده

دادبیداد میکنه سوگل بدنش یخ بود زود اوردم بیمارستان اروم باش تادکترش بیاد

نزدیک یه ساعت فقط داخل اتاق بودن خیلی نگران بودم نکنه اتفاقی افتاده باشه نه

سوگل دختر قویه هیچی همیشه مطمئنم

سارا_ گوشیت زنگ میخوره هواست کجاس

به صفحه گوشیم نگاه کردم محسن بود اصلا نا حرف زدن نداشتم بزور جواب دادم

_ الو

_ سلام خوبین بخشید زنگ میزنم خونه کسی جواب نمیده نمیدونم چرا اما نگرانم سوگلم

خوبه

_ الو اقا ساسان

_ اوردیمش بیمارستان

_ چی چرا

_ نمیدونم نمیدونم

_ کدوم بیمارستان من الان راه میوفتم میام

بیمارستان شهدا هستیم خدافظ

انقدحالم بدبود کل بیمارستان میرفتم برمیگشتم ازاسترس زیاد خدایا خواهرموخودت

نجات بده

دکتر بلخره اومد بدو رفتم طرفش

اقادکترخواهرم خواهرم چش شده

اروم باشین خطر ازبیخ گوشش رد شده ایست قلبی کرده بودن قرص قلب توخونه دارین

سارا_بله برای پدربزرگم بود خونمون

پس بخاطر همینه بیش ازاندازه خورده باعث ایست قلبی شده اگه دیرمیاوردین کاریش

نمیشد کرد خدابهتون رحم کرد الانم اوژانس تابیهوش بیاد طول میکشه

ساسان_ممنون

با حرفاش داشتم دیونه میشدم خواهر کوچیک من خودکشی کرده تادم مرگ رفته

محسن_ سوگل سوگل کو

برگشتم دیدم محسن گریه میکنه خیلی ناراحته باچه سرعتی اومده که پنج دقیقه ای

رسیده

مامان_اگه دخترم چیزیش میشد حلالتم نمیکردم بخاطر تو خودکشی کرده تادم مرگ رفته

محسن یهو بهش شوک وارد شد به طرف بابام رفتم داغون بود حالش همیشه

حالشور توصیف کرد

_بابا حالت خوبه

بابا_ خوبم پسرم خوبم

بابا_اگه الان طلاق دخترمو ازت نمیگیرم فقط بخاطر زندگی جونشه

#زبان سوگل

چشامو باز کردم دیدم بیمارستانم خیلی تشنم بود بدنم جون نداشت بلندشم یاتکون
بخورم ازبغل تخت اب وردارم

پرستار_خانم خوشگله حالت خوبه چیزی لازم داری نبایدتکون بخوری

_اب

ازبغل تخت پاچ اب ورداشت ریخت تولیوان بهم داد

پرستار_بزاراول کمکت کنم یکم بشینی

بایه دست کمرم یه دستش دستمو گرفت یکم نشستم روتخت لیوان ازش گرفتم

_خیلی تشنم بودم ممنون

پرستار_ خواهش میکنم میدونی چه اشتباهی کردی خانوادت اون بیرون نگرانتن دختر
داشتی خودتومیکشتی ایست قلبی کرده بودی

هنگ کرده بودم ایست قلبی دلم به حال خانوادم سوخت چرا اینکار کردم

_زیادتکون نخور کارداشتی این زنگ بزن میام

_ممنون

قلبم سنگینی میکرد

درباز شد استرس گرفتم

دیدم خانوادمم اومدن داخل محسنم هست باهاشون

از خجالت سرموانداختم پایین

مامان_دورت بگردم خوبی دخترم داشتی سکتتم میدادی تو

ساسان_سوگل خوبی

حرف اینابرام مهم نبود فقط بابام ومحسن سرم اوردم بالا بابام و دیدم که خیلی این
چندساعت داغون شده بود

محسن حرفی نمیزد گریه میکرد

بابا_برین بیرون میخوام تنها باشم باسوگل

مامان_ولی

بابام_خواهش کردم بیرون

همشون رفتن بیرون من موندم بابا سرم پایین بود

بابا_ سرتو بیار بالا منونگاه کن

_سوگل سرتو بیار بالا

سرم اوردم بالا چشمم خورد به چشمای بابام پر بودازنگرانی ناراحتی

بابا_ این ازدواج ازاول اشتباه بودسوگل باید با پسراقای اخلاقی ازدواج میکردی نه این

حرفی نداشتم برای گفتن من فقط محسن میخوام چیجوری بگم یا محسن یا هیچ کس

_حرفی نداری یعنی روحرفت هستی فقط این

بازم سوکت

_باشه ولی یه شرط دارم

_چه شرطی

_تو هنوز بچه ای از پس خودت برنمیای باید پیش مادر شوهرت زندگی کنی

بدون هیچ فکری قبول کردم

_قبوله

میدونم خیلی ناراحت شد اما مرغ من یه پا داره فقط محسن

از اتاق زد بیرون

با هزار بدبختی خودمو تکون دادم دراز کشیدم

چشامو بستم

_سوگلی من خوبی

چشاموباز کردم محسن بود دلم چقدبراش تنگ شده بود

_محسن

_جون محسن

_دلم.برات تنگ شده بود

دستمو گرفت

چقدارامش بخش بود گرمایی دستاتش تودستم

_سوگل چرااین کارو کردی به من فکر نکردی نمیگفتی اگه چیزیت میشد چی به سرمن

میومد

خم شد چشامو ب*و*سید از خجالت سرم انداختم پایین

محسن_اِخه خانمم خجالتیه

دستشو گذاشت زیرچونم سرم اورد بالا به چشایی قهوبیش نگاه میکردم باهام حرف میزدن

محسن_سوگل دیگه نزاراین چشا بسته باشن نمیزارم دیگه اذیت بشی

هیچی به اغوش گرم محسن نمیرسه یهو بغلش کردم اروم شدم

در باز شد خودمو جمع جور کردم پرستار بود

پرستار_چه عشقی خبر خوش دارم براتون

محسن_خوش خبر باشین همیشه

پرستار_خانم اعتمادی دیگه مرخصن فقط باید مراقبش باشین

محسن_ای به چشم

ساسان اومد تو سر جاش وایساده بود فقط منو نگاه میکرد

یهواومد بغلم کرد

ساسان_سولی دیونه

_ساسی سوسکه من که نمردم نبینم غمتو

از بغلم اومد بیرون اخمی کرد

_چی گفتی

_من هیچی

_ آماده شو دیگه وقت رفتن به خونس

سارا_ من امادش میکنم برین بیرون

الان حتما میخواد دعواکنه سرم غربزنه

سارا_ میدونی امروز چقد سخت برامون گذشت درسته مغرورم ولی قلب واحساس دارم
دیگه این کارو نکن سوگل

_ چشم

_ چشمت بی بلا اروم لباست دربیار این بیوش

بهم کمک کرد لباس فرم بیمارستان درآوردم مانتو شلوارم پوشیدم

سارا_ دستت بده بهم

دستموگرفت اروم از رو تخت بلندشدم

سارا در اتاق باز کرد همه پشت دربودن نگران

بابا_ ماشین روشن میکنم بیاین

یه طرف سارا منو گرفته بود یه طرف مامان تادم ماشین بردن منو

محسن_ من باماشین خودم میام

_باشه

سوارماشین شدم دریغ ازیه نفرکه حرف بزنه خیلی معذب بودم

ساسان_ رسیدیم دستت بده من پیاده شو

ساسان دستموگرفت تا خونه بردمنو چشم دنبال محسن بود برگشتم دیدم پشت سرمنه
بهش چشمک زدم

رفتم توخونه

مامان_وایسا اینجا جاشو بندازم درازبکشه

_مامان نمیخواه خوبم

مامان_حرف نباشه

رفتم درازکشیدم که بابام

بابا_محسن فقط بخاطر سوگل قبول میکنم وگرنه طلاق دخترمو میگیرفتم اما یه شرط دارم

محسن_چه شرطی

_سوگل هنوز بچس باید بامادرت اینا زندگی کنه

محسن_اما

_اما اگر نداره یا قبول کن یا طلاق

_چشم

محسن اومد بغلم نشست در گوش اروم گفت

_باید تو حیاط مامان اینا یه اتاق اشپزخونه بسازیم اینجوری تو راحتی تویه خونه همیشه

_هر جور راحتی خودت میدونی

یه هفته از اومدنم به بیمارستانم میگذره محسنم توی حیاط مامانش اینا یه اتاق و
اشپزخونه ساخته فردا قرار وسیله ها رو ببریم بچینیم پس فردا عروسیه

_ساسان اروم ببر نشکنه ظرفا

_خوبه تونخرید اینا وگرنه هیچ

_وا بابا که خریده

_خا حالا

محسن_همه چیز بردیم چیزی هست ببرم

_نه عزیزم تموم شد

محسن_پس تمومه برین سوار ماشین شین که بریم

خونه حداقل یه ساعت بااینجا فاصله داشت

خیلی خوشحالم که دارم میرم خونه خودم چیزی نمونده به بهترین روزم.

هی پشت سرمو نگاه میکردم

ساسان_نترس چیزی نمیشه وسیله هات

_چشات دراد

ساسان_روت برم من

مامان_به امروز دعوا نکنید

_من دیگه ساکتتم تا برسیم

بلخره رسیدیم

_اروم بیارین

مامان محسن_ سلام خوش اومدین

_سلام مادر جون خوبین

_اره

چرا اینجوری رفتار میکنه باهام نه به اولش نه به الان

بلند جیغ کشیدم گفتم

_ساسان اروم

_ای مرض ترسیدم میزنم میشکونما

_خب تسلیم اروم برفقط

یه ساعت فقط وسیله هارومیبردن

محسن_ تموم شد چیدنش باخانوما

سارا_ اون که بله مردا سلیقه ندارن

یکی یکی همه چیدیم هرچند یه اتاق کوچیک بود بیشتر وسایله ها جانشدن

مامان_ بقیشو چیکار کنیم

_عیب نداره بزارین یه گوشه بمونه

سارا_ خیلی حیف شد

_چیکار کنم خواهری یه اتاق یه اشپزخونه مهم خوشبختیه

مامان_ سوگل ایناچیدیم تموم شده برو چیزای که مونده بخر دیگه وقت نیس تا فردا

مامان محسن_ همه چیز آماده کردیم بیاین یکم چایی کیک بخورین

_اره مامان بیاین خسته شدین

نشستن چای خوردن ساعت شد هشت شب برای فردا کلی استرس داشتم

سارا_ تموم شد بریم خونه

مامان_اره گل دخترم بریم

مامان محسن_ خسته نباشین

زحمت کشیدم

مامان_ برای دخترم خستگی معنی نداره

مامان_ آماده شین که بریم

مانتو تنم کردم سوار ماشین شدیم رفتیم

ساعت ده شب بود تو اتاقم لباسامو جمع میکرد مامان اومد باصدای بلندگفت

_اخره دختره دیونه صبح باید بلندشی نشستستی اینجا لباس جمع میکنی

_مامان

_بامان

_ترسیدم الان میرم بخوابم

_زود

از ترس همه جمع کردم رفتم توجام بخوابم

آخرین باره تو جام میخوابم

انقدفکروخیال کردم که خوابم برد

محسن_ سوگل پاشو دیر شد علی بی غم نباش

_ کی اومدی

_ صبح بخیرت کو

_ مگه تو گفتی که من بگم

_ ای پرو پاشو دیونه ای من

_ باشه روانی من

_گفتم الان میگی عشقم بهم

_بدو بیرون لباس بپوشم

_اها یعنی جلومن خجالت میکشی

بلند جیغ زدم گفتم

_محسن بیرون

_خوب ابروم نبر که

رفت بیرون لباسمو پوشیدم یه لقمه گذاشتم دهنم د برو

محسن جلو در بودهی بوق میزد

_محسن چه خبر ته

_عروسیمه عروسی

_دیونه بریم دیر شد

_ای به چشم

منو رسوند دم ارایشگاه

محسن_بدو برو خوشگل خانوم

بدکرمم گرفته بود که اذیتش کنم با ناز ادا گفتم

_محسن

_جون محسن

_ب*و*سم کن

سرم بردم جلو که لپمو ب*و*س کنه اونم اومد جلو یهو گازش گرفتم زود فرار کردم

_باشه سوگل خانم یکی طلبت

درار ایشگاه باز کردم سلام دادم

سلام من اومدم

_به عروس خانم خوش اومدی

_ممنون

_بشین اینجا صورت خیلی نازمطمعنم خوشگل ترمیشی

_شمالطف دارین

اومد داخل چشم مداد بکشه هی اشک میومد ازش

اریشگر_الان وقت گریه کردن نیستا

خندید

_دست خودم نیست تا حالا ارایش نکردم بخصوص چشم بخاطرهمونه

_عیب نداره

بلخره کشید از صبح رفتم تا دو ظهر اونجا بودم

ارایشگر_تموم

_اخیش

ارایشگر_اخیش بزار لباس تو پوشیدی بعد

_وای نه

لباسمو آوردن با هزار بدبختی تنم کردن

خودمو تو اینه دیدم چقد عوض شده بودم انگار یکی دیگه بودم

ارایشگر_اقادامادم اومدن

_وای اخجون

اوم چیزه اِ اومد

_عشقیاره اومد

محسن اومد تو تانمودید شوکه شد

محسن_سوگل خودتی

_په نه په عمته

خندید حتا ارایشگرم خندش گرفته بود

محسن_خانم بامزه بریم خوشگله

دستمو گرفتم تا ماشین برد در ماشینم باز کرد

_بفرما ملکه من

_ممنون

نشستم جلو رفتیم خونه بابا اینا طبق رسم از خونه بابام درم بیارن

یه چنددقیقه ای بعد رسیدیم همه دست سوت زدن برامون یه فانوس وسط خونمون بود

مامان_چه خوشگل شدی سوگلی مامان بیان تادیرنشده رسمم بریم

بابام اومد جلو ب*و*سم کرد

_خوشبخت بشی عزیزم

_مرسی باباجون

دستمو گرفت محسنم ب**و**سید محسنم دست منو دور فانوس چرخید سه دور

ساسان_مبارکه سولی ساسی

_مرسی داداشی

بغلش کردم

ازاینکه ازشون دور شدم خیلی ناراحت بودم گریه ام گرفت

عمه_گریه نداره که

مامان_گریه نکن دخترم

مامان اشکامو پاک کرد سوارماشین شدیم بریم تالار

به تالار رسیدیم برامون اسفند دود کردن جایگاه عروس دامادنشستیم

رها_پارسال دوس امسال آشنا

_سلام آشنا خوبی

_مرض یه حالی ازم نگیری عروس شدی بلخره

_قسمت خودت

_فعلا تو تاج بزار تا برسه به من

خندیدم بهترین دوستم رها بود

محسن_ من برم تو مردا فعلا

محسن رفت رها اومد بغلم نشست

_ شنیدم خودکشی کردی چرا این کارو کردی

_ بابام میخواست طلاق منواز محسن بگیره

_ میدونی چرا میخواست بگیره

_ نه برام مهم نیست مهم الانه

_ پس نمیخواهی بدونی باشه

_ ولش کن تو خوبی چه خبر

_برف اومده تا کمن بریم وسط برقصیم

دستمو گرفت رفتیم وسط کلی رقصیدیم ریحانه که باهام خوب بود الان ازم دورمیشه
حتا نزدیکم نمیاد

شام خوردیم ریحان اومد طرفم

_مبارکه

ب*و*سم کرد همین طور مامانش

شنلم انداختم از تالار رفتیم بیرون چشمم خورد به پسر مهری خانم محمد چشاش کاسه
خون بودن بانفرت به محسن نگاه میکرد دلم براش سوخت اما من فقط محسن میخواستم سرم
انداختم پایین

رفتم طرف مامانم ب*و*سش کردم

مامان_خوشبخت بشی دخترم مواظب خودت باش

بغش کردم

از تک تکشون خدافظی کردم گریه می‌کردم دوری ازشون سخته برام

رسیدیم دم خونه

لباس عروس باکمک محسن دراوردم

_محسن موهامم بازکن

نشست دونه دونه موهامو باز کرد

_اروم سرم درد گرفت

انقدجیغ جیغ کردم بلخره موهام باز شدن

برگشتم به طرف محسن

محسن شروع به خندیدن کرد

_وا چرا میخندی

_خود تو ببین توایینه

خودمو توایینه دیدم موهام شبیه برق گرفته ها شده بودن

اروم دست کشیدم روش یکم مربوط شدن

چون اتاق نداشتیم توهمون حال خوابیدم بغل محسن

محسن_سوگل پاشو

چشاموباز کردم نا بلندشدن نداشتم دلم درد میکرد باهزارمکافات بلندشدم حموم نداشتم
باید میرفتم بالا خونه مادر چون روم نمیشد که برم اونجا اما مجبور بودم

محسن_ سوگل اول بیا صبونح بخور بعد برو

_باشه

خودم محسن صفره انداخت بودنشستم خوردم

_دیگه نمیخورم

_حرفشم نزن باید بخوری

لقمه گرفت بزور تو حلقم کرد

بسه دیگه نمیخورم من رفتم

رفتم بالا

سلام مادر چون میشه برم حموم موهام چسب ناک شدن

اره برو

رفتم حموم دوش گرفتم اخیش چقد سبک شدم

یه شلوار م

شکی با یه تی شرت سفید خرسی پوشیدم موهامم خشک کردم باز گذاشتم دیدم

مادر چون دارن البوم عکس میبینن

مادر جون_ سوگل بیا ببین محسن بانامزد قبلیشه

رفتم عکسا دیدم محسن دخترخالش یا همون نامزدشو بغل کرده بود عکس گرفته بودن با
دیدن عکساش حرصی شدم اما حرفی نزد

مادر جون_ این عکس دوران عقدشونه

چی عقد مگه عقد کرده بودن

بدون حرفی از خونشون خارج شدم

محسن_ سوگل من برم سرکار کارداشتی چیزی خواستی زنگ بزن امشب شاید نیام

نگران نشو

_ولی

نزاشت حرفموبزنم رفت

از حرکتش خیلی ناراحت شدم نشستم یه جا خودمو با تلویوزون سرگرم کردم حتا در
نمیزنن چیزی میخوایی یانه زنده ای یانه

تاشب تنها بودم بابام گفت بیام که هواسشون باشه نه اینکه ولم کنن

ببین امروز چه روزی شد برام اشتها غذا خوردن نداشتم در خونه قفل کردم
رفتم دراز کشیدم یعنی الان خانوادم سارا ساسان چیکار میکنن دلم براشون تنگ شده

انقد فکر وخیال کردم خوابم برد

محسن_سوگل در بازکن

چشامو وا کردم محسن مبکوبید به در یادم رفت که صبح میاد

_اومدم

درباز کردم

محسن_ در چراغفل کردی

_شب میترسیدم بخاطر اون

_اها باشه

_الان صبونج آماده میکنم

رفتم اشپزخونه مربا پنیرآماده کردم

_محسن بیا

اومدسر صفره خوردیم

محسن_ دستت درد نکنه

_نوش جان

رفت کنار سرش توگوشی بود

صفره جمع کردم شوستم برگشتم دیدم باز سرش توگوشیه اخه یه گوشه معنولی چی
داره که همش سرش تو اون خیلی کنجکاو بودم ببینم چیکار میکنه

_باگوشیت چیکار میکنی

_من هیچی بازی میکنم

_باشه

اون که سرش توگوشی بود منم به غدام رسیدیم

قیمه گذاشتم موقعی که مامانم درست میکرد دیدم یاد گرفتم

تا آماده شه تو اشپزخونه به صفره شیک بندازم

محسن_ سوگل نظرت چیه ناهار ببریم لب دریا

_وای عالیهِ ببریم

_پس جمع کن ببریم

یه سبد برداشتم ظرف وسیله گذاشتم توش زیر اندازم برداشتم

_محسن ببریم

_بده ببرم بزارم توماشین تا تو آماده شی

رفتم یه مانتو سورمه ای باشلوار لی یه شال سورمه و کفش کیف مشکی رفتم جلوا بینه یه

خط چشم نازک با یه رژ

_خوشگُلما

محسن_اون که بله

_مگه تو وسیله ها رونبردی

_گذاشتم خوشگل خانم ببینم

_دیونه بریم

سوارماشین شدیم پیش به سوی دریا

ازاینکه شمال زندگی میکنم خوشحالم نزدیک دریا و طبعیت شمال

_سولی محسن پیاده شو رسیدیم

_چه زود

_مگه کرچه که دیر برسیم بغل گوشمونه ها

_بیامنو بخور

_باشیطنت نگام کرد

محسن_اون باشه برای بعد فعلا دریا عشقه

پیاده شدم بامحسن وسایله آوردیم

_همین جاخوبه نزدیک نریم

_هرچی خانم بگه

نشستیم دریا نگاه میکردیم

_محسن به نظرت این دریاتاتهش بری کجاس ببین چقدبزرگه وقتی نگاش میکنی انگار

توصفحه نقاشی که یه خط کشیده شده

_ سرظهر جان من مخموبه کارنگیر ناهار بده مردم از گشنگی

_ شکمو

صفره انداختم

_ بفرما قیمه

_ سم نیست توش که

_ بیشور اصلا نخور مال خودمه

_ اوه لوس خانمو

ناهار خوردیم جمع کردم

_بزار اینا بزارم تو ماشین

_اره بزار مرسی

همه وسیله گذاشت تو ماشین اینجوری بهتر بود

محسن دستشو آورد جلو

محسن_پاشو بریم قدم بزنی

_باکمال میل

دستشو گرفتم باهم قدم میزدیم

ساعت نه شب شده بود کلی شوخی خنده

_محسن بریم خونه

_اره بریم فردا باید برم سرکار

_پس بریم شبم شده

سوار ماشین شدیم رفتیم خونه انقد خسته بودیم همون موقع خوابمون برد

صبح بلندشدم محسن نبود رفته بود سرکار

تواشپز خونه صبونج میخوردم که مادر جون در خونه زد

مادر جون_ سوگل بیا تلفن

_چشم الان میام

یه شال سرم کردم رفتم بالا

گوشی ورداشتم

مامان_ تولدت مبارک دخترم صدساله شی

_مامان سلام چقد دلم تنگ شده بودبرات راستی مگه امروز تولدمه

ساسان_ گیج خانم بله امروز تولدته

_سلامت کو ساسی سوسکه

_لولو خورده

خندیدم راست میگفت یادم رفته بودکه امروز تولدمه

مامان_ سوگل خوبی چیزی کم نداری

_اره مامان خوبم نه مرسی شما خوبین باباخوبه

_ماهیم خوبیم ساسان یادش بود امروز تولدته زنگ زدم تبریک بگم

_مرسی من خودم یادم رفته بود

_مواظب خودت باش به خودت برس

_چشم سلام برسونید

_توام سلام برسون کرداشتی زنگ بزنی خدافظ

_خدافظ

مادر جون_ ناهار بمون اینجا

_ نه خونمون میزارم ممنون

پدر جون_ عیب نداره بمون

_ چشم

امروز تولدمه یعنی اولین سالی که محسن پیشمه پس چرا محسن بهم تبریک نگفت

از اینکه محسن بهم تبریک نگفت ناراحت شدم اخمام رفت توهم

مادر جون_ قرار ریحانم عقد کنه

_ مبارکه راستی کجاس نیست

رفته بیرون تابعدظهرنیست

اها_

کمک کردم صفره انداختم ناهارم خوردیم زوداومدم خونه الان محسن میاد حتما برام یه چیزی خرید یادشه اما به روخودش نیاورده که سوپرایزم کنه رفته اتاق موهامو بافتم یه تاب بنفش با شوارکش پوشیدم تامحسن بیاد

ساعت هفت شب بود هنوز نیومده بود تلفنم نداشتم که زنگ بزن

در خونه باز شد بدو رفتم اول دستشو دیدم هیچی دستش نبود

محسن_سلام خوبی چی شده

هیچی_

بازم اخمام رفت توهم حتا تبریکم نگفت بهم صفره شام انداختم خوردیم جمع کردم

شوستم هی من

تظر بودم که بگه نگفت تلفنش زنگ خورد

محسن_ سوگل بیا رهاس

_الو رها دیونه خوبی دلم تنگ شده بود برات

رها_اروم چه خبرته تولدت مبارک دیگه پیرزن شدی

_مرسی یادت بود بعدشم خودت پیرزن شدی

_نمیای اینجا پیرزن دلم تنگیده

_معلوم نیس اومدم خبر میدم بهت

_باشه من برم. مهمون داریم

_برو خوشحال شدم صداتو شنیدم خدافظ

_خدافظ پیرزن

محسن_چیوبهت تبریک گفت

_تولدمه

_ا مبارکه

مرسی

بدون حرفی رفتم بخوابم

صبح باصدای گوشی محسن بیدار شدم خودش نبود حتما گوشی جا گذاشته گوشیدیدم

روصفحه دو تا پیام و یه میسکال

از پشت تلفن مامان رها صداش کرد

_سوگل اروم باش من برم بعدا زنگ میزنم بهت میگم

_رها

تلفن قط کرد

دو روز از دعوامیگذره نه محسن نه خانوادش باهام حرف نمیزنن

_باید برم حموم دو روزه نرفتم حوله اینا برداشتم که برم حموم درخونشون بسته بود

روم نمیشد اما مجبورم در خونشون بزنگم در زدم

مادر جون_بله

_سلام همیشه برم حموم

_اب نداریم

در روم بست

از پله ها او مدم پایین

_محسن نیست منو بیره حموم عمومی چیکار کنم

چشم خورد به دستشوی هوا سرد بود دستشویم بیرون بود

_اره مجبورم دستشوی میرم

رفتم دستشو با هزار مکافات خودم شوستم نداشتن برم خونشون حموم

احساس میکنم دارم میارم بالا زود رفتم دستشوی تا تونستم عق زدم

_نکنه حاملم وای نه خداجون

الان نه زندگیم رو هواس اینوکجای دلم بزارم

وایسادم تا محسن بیاد خونه

ساعت نه بود بلخره اومد بدون سلام چیزی گفتم

_فردا صبح بریم ازمایشگاه

محسن_چرا

حرفی نزدم فهمید منظورمو

صفره انداختم شام خوردیم

جمع کردم شوستم رفتم بخوابم

روصفحه گوشيو ديدم اسم زينب اومد

زينب كيه

باز كردم خوندم

_سلام اقای كجای

_محسن قهري كجای نگرانت شدم

چشام شد چهار تا اين چي ميگفت يعني چي

محسن_گوشي من دست تو چي كار ميكنه

گوشيو از دستم كشيد

_زينب كيه

_اشتباه اس داده نميدونم كيه

_ که اشتباه اس داده زنگ بزن بهش

_ مزاحم مردم شم یعنی ولش کن اشتباه گرفته

گوشیواز دستش گرفتم زنگ زدم

گوشیو برداشت

_ محسنم کجای عزیزم

اروم گفتم

_ حرف بزن باهاش

محسن_ سلام

زینب_ خوبی خاله خوبه دیروز کجارتی یهو

پس همون دخترخالشه نامزدش

محسن تلفن قط کرد

_تو خجالت نمیکشی با اینکه زن داری هنوز بانامزدقبلیت هستی

صورت گرمای دستشو حس کرد اولین سیلی که ازش خوردم نشستم گریه کردم

_خیلی پستی خیلی چرااااا

داد بلندسرم کشیدکه کر شدم

محسن_من علاقه ای بهت ندارم چون سنت کم بود میتونستم تودستم بگیرم باهات

ازدواج کردم همین که هست میخوای بخواه نمیخوای نخواه

مادر جون_چه خبره چی شده

حرفی نزدم سرم انداختم پایم مادر جون دست محسن گرفت رفتن بالا

تاتونستم گریه کردم من عاشف محسن بودم ولی این

چرامن اخه اگه دوسش داشت چرا طلاقش داد

بعد چند دقیقه مادر جون اومد پایین باداد زدنش گفت

_ فکر کی هستی پسر مو تعقیر میکنی فکر میکنی پول نداره نمیتونه کسی بیاره خونه نخیر

خودم بهش پول میدم که چ ن ده بیاره خونه به توام ربطی نداره

شوک بدی بهم وارد شد بعد حرفش از خونه زد بیرون خودم کردم که لعنت بر خودم

نه شام درست کردم نه کاری چرا حرف بابا گوش ندادم من حتما یه چیزی میدونست که

نگفت بهم گوشه اشپز خونه نشستم به کاری که کردم گریه کردم

چشام باز کردم کسی خونه نبود همون جام خوابم برده بود

پاشدم رفتم دستشوی چشم باد کرده بود و قرمز اشتها هیچی نداشتم اومدم همون

جانشستم

درخونه باز شد ریحانه بود

_بیا تلفن رهاس

تلفن داد رفت

_الوسلام

_سوگل گریه کردی چی شده

تاصدای رها شنیدم احساس تنهای کردم بازم گریه

_رها

_گریه نکن اروم باش بگوچی بشده

همه چیزو باحق حق هام براش تعریف کردم

_سوگل گوش نکردی عاشق بودی کور حتانداشتی من روز عروسیت بگم اون موقع دیرم
نشده بود اما نزاشتی

_مگه چی شده

محسن_پاشومگه نمیخواستی بریم ازمایشگاه

_چرا الان آماده میشم

اصلا حوصله اینکه به خودم برسم نداشتم مانتو شلوار تنم کردم باهش رفتم

نوبت گرفتم یساعت فقط تونوبت بودیم

پرستار_سوگل اعتمادی

_بله

پرستار_نوبت شماس بفرمایید

به محسن نگاه کردم رفتم داخل اتاق

دکتر_تبریک میگم شما حامله اید یه ماهتونه اینم بگم بچه پایینه خیلی بایدمراقب

باشین

_همه چیزوسرم خراب شد باگفتن حرفش

من_مطمعن هستین اشتباه میکنید

_نه دخترم ببین خودت

برگه داد دستم جوابش مثبته

ازاتاق اومدم بیرون

محسن_چی شد

_مثبته

_واقعا

حرفی نزدم نداشتم که بزخم

تلفن محسن زنگ خورد

_سوگل رهاس میرم توماشین بیا

_الو رها بگو زود باش

_سلامت کو

_بگوفقط

_باشه باشه ایناهمش زیر سر بردارشوهرعمته چون عاشق ریحانس خانوادشم گفته باید
اول محسن عقدکنه بعد ریحان اونم کی بهتر از تو ساده بچه توانداخت وسط باباتم پسر مهری خانم
محمد به بابات گفته بود همه اینا گفت تو بدن بهش خوشبختت میکنن هر بار او مدحرف بزنه
تونزاشتی روزی که بابات خواست بگه خودکشی کردی از ترسش بخاطر اینکه کاری نکنی قبول کرد
گفت شاید با اینم خوشبخت

بشی

تلفن قط کردم من بازیچه دست اینا بودم

سوار ماشین شدم

من_چرا از دختر خالت طلاق گرفتی

محسن_میخوای بدونی

_اره

محسن_من عاشق ریحانه بودم موقع خدمت عقد کردیم رفتیم سربازی اون موقع
درخواست طلاق داد چون یه خواستگار پولدارگیرش اومد
خدمت بودم کاری نمیتونستم کنم طلاق دادم روز جشن عمت روز عقداون بود

بعدهش ساکت شد تاتهشو خوندم

_یعنی منو از سر لج گیری اون گرفتی

سوکت کرد حرفی نزد دست همه روشد برام

چندساله که باید زندگیم بشه این یکی بخاطر منافع خودش یکیم. برای لج گیری منو

زندگیمو خراب کنن

سیزده سال از اون موضوع میگذره هنوز اذیتم میکنه با اینکه بازیچه بودم
همه سختی هارو تحمل کردم سوکت عاشق بودم چیزی جز دوست داشتن برام مهم نبود
کور بودم به حرف قلبم گوش دادم اما اشتباه کردم باید به عقلم گوش میدادم

باهمه این وجود موندم پای زندگیم فقط به عشق دوتا بچه هام زندگی میکنم

یه پسر

یه دختر

چرا غم ها نمی دانند

که من غمگین ترین غمگین شهرم

بیا ای دوست بامن باش

که من تنها ترین تنهای این شهرم

پایان

با تشکر از فاطمه عابدین زاده عزیز بابت نوشتن این رمان زیبا

این رمان رمان اختصاصی سایت و انجمن رمان های عاشقانه میباشد و تمامی حقوق این اثر برای رمانهای عاشقانه محفوظ میباشد .

برای دریافت رمانهای بیشتر به سایت رمان های عاشقانه مراجعه کنید .

www.romankade.com